

جنس ناچنس چینی



حکایت و روایت نویسنده و تصویر گر: حسین کشتکار

«وای سرم رفت، چقدر میگی؟ من چند بار به بابا گفتم، اگه بتونه حتماً می خره، یادش که نرفته.» گفتم: «آخه مامان هر بار که گفتم قول داد برام دوچرخه بخره ولی فقط در حد همون حرف موند. شش و سه ماهه که گفتم اگه بچه درسخونی باشم برام می خره اما خبری از خریدن دوچرخه نشد. قبل از تموم شدن سال قول داد دوچرخه رو عیدی بهم بده اما باز خبری نشد.» مادر همان طور که لباس های شسته شده را روی طناب پهن می کرد، گفت: «حالا میگی من چه کار کنم اصن خودت شش که اوامد خونه بهش بگو.» شب سر سفره شام به بابا گفتم: «بابا بالاخره سال تموم شد و عید هم اوامد و رفت و امتحاناتم رو با نمره های خوب رد کردم.» بابا، مادر را که در آشپزخانه مشغول ور رفتن با سماور بود صدا زد و گفت: «خانم بیا دیگه اونجا چه کار می کنی؟ شاممون سرد شد» و بدون اینکه منتظر جوابی باشد به من گفت: «خب حالا، منظور؟» فوراً کارنامه ام را نشان دادم و گفتم: «یادتون رفته؟ مگه قول ندادین اگه بچه درسخونی باشم برام بی دوچرخه بخرین؟» ببینین این کارنامه نیم سال اوله، همه درسام بالای هیجده. من تو کلاسوم نفر اول شدم. بابا به کارنامه ام نگاه کرد و طبق عادت همیشگی اش دست به سیبیل های پریشانش کشید و در حالی که انتهای سیبیلش را می چرخاند، گفت: «آفرین پسرم بار یکلا تا اینجا تو به قول خودت عمل کردی. امیدوارم تا آخر مدرسه همین طور باشی. منم سر قولی که دادم، هستم. منتها به قدری دیگه صبر کن این روزا وضع کسب و کارمون کساده. بازار فروش خیلی راکده، دلم به فروش شب عید خوش بود اما امسال از هر سال دیگه ای وضع بدتر شد. اصلاً فکرش رو نمی کردیم

این طوری سرمون بیاد و گر نه پیش تو بدقول نمی شدم. ای لعنت بر این قاچاق و قاچاقچیا که ما کاسبارو به این روز انداختن. با این کفش و جنسای آشفال چینی که اونا خروار خروار وارد بازار می کنن دیگه کسی سراغ کفش های باکیفیت تولید خودمون نمیداد. الان چند ماهه که فروش خوبی نداشتیم به حدی که مجبور شدم عذر شاگردمو بخوام و دیگه خودم به تنهایی مغازه رو بگردونم. البته فقط مختص کفش نیست، اکثر رفقای مغازه دار که با من رفیقن از کساد بازار می نالن.» گفتم: «بابا مشکل کجاست؟ چرا مردم میرن سراغ کالاهای چینی؟» بابا گفت: «هن فکر می کنم متأسفانه اکثر مردم چشمشون به ظاهر و قیمت جنسه البته از حق نگذریم عده کمی هم هستند که نگاهشون به کیفیت جنسه تا قیمت اون.» بعضی دقت نمی کنن و به جای خرید یک جنس باکیفیت داخلی که فرضاً دو برابر جنس چینی هم قیمت داره، میرن یک جنس ارزون چینی می خرن که یک سوم کالای ایرانی هم عمر نمی کنه.» گفتم: «چطوری؟ همیشه واضح تر بگین؟» بابا همان طور که با دستش تکه های نان را داخل کاسه آبگوشت خرد می کرد گفت: «ببین می مثال می زنم: یک جفت کفش تولید همین تبریز خودمون قیمتش حدود ۷۵ تا ۸۰

هزار تومنه، جنسش هم از چرم خالصه که اگر به موقع واکس بخوره تا یک سال و نیم حتی بیشتر به خوبی کار می کنه. درست نمونه همین کفش خودم. خودت دیدی که من امسال عید به خاطر تر و تمیز بودن کفش احتیاجی به کفش جدید نداشتیم و عوضش هم نکردم اما یک کفش چینی باقیمت حدود ۶۰-۵۰ هزار تومن خیلی عمر کنه یک سوم عمر کفش تبریزی ما بیشتر دووم نمیاره، تازه اگه مراعاتشو بکنن و به موقع واکس بززن حدود سه، چهار ماه کار می کنه. یعنی با به حساب سرانگشتی میشه فهمید که میزان کار کرد مفید کفش چینی در مقایسه با کفش تولید خودمون یک سوم هست یعنی اگر برای مدت یک سال تا یک سال و نیم مثلاً ۸۰ هزار تومن هزینه خرید یک کفش ایرانی بشه، تقریباً دو برابر قیمت کفش ایرانی خرج سه تا کفش چینی اونم حداکثر برای مدت یک سال میشه. ساده تر بگم با نصف پول سه تا کفش بی کیفیت چینی میشه یک کفش باکیفیت ایرانی خرید و سه برابر بلکه بیشتر، از عمر کفش چینی استفاده برد. تازه این از نظر اقتصادی بود حالا بماند که کالاهای خارجی روی هویت، فرهنگ و اقتصاد کشورمون هم اثر مخربی داره و باعث ایجاد فرهنگ مصرف گرایی میشه. حالا اگه باز کامل متوجه

از اون روز مشتری های مغازه زیادتر شده اند.»

تلاشگر وابسته

ببینم این چه قیافه ای که برآ خودت درست کردی؟

تیپ خارجی، آخه خیلی دوس دارم برم خارج

یه غذای خارجیه تا حالا هات داگ شنیدی؟ مک دونالد چی؟

اینا چیه می خوری؟!

یه آهنگ خارجیه

این چیه گوش میدی؟ من از اینجا می شنوم گوشت آسیب نیننه

آرزو چیه، مریض شدم رفتم دکتر گفت نوع بیماریت خارجیه باید برای درمان زود اعزام بشم به خارج کشور

چطوری بهروز خان؟ شنیدم به زودی اعزام خارج هستی، بالاخره به آرزوت رسیدی ها

مما

معلم: خب بچه ها در این داستان، حمید با تبر کف خانه رو خراب کرده ولی وقتی پدرش از او سؤال کرده که چه کسی به خونه آسیب زده، حمید راستش رو گفته. شما فکر می کنید چرا پدر حمید اون رو تنبیه نکرد؟

شاگرد: آقا چون تبر هنوز توی دست حمید بود.

امتحان

پدر: سؤال های امتحان چطور بود؟

پسر: آسون بود

پدر: حالا چرا این قدر ناراحت به نظر می رسی؟

پسر: سؤال ها آسون بود، جواب ها مشکل بودا

آ تو

زن: عزیزم همیشه امروز رنگ بزنی اداره و مرخصی بگیری بمونی پیش بچه ها؟

مرد: بله حتماً. وای من چقدر خوشبختم که این قدر دوستم دارید. زن: خوب شد پس من برم تعمیرگاه این اتورو بدهم تنظیم کنن این قدر لیاستو نسوزونه.

شکایت

بهرروز: بابا امروز کمالی منو تو مدرسه جلوی همه تنبیه کرد.

پدر: بی خود کرده بچه بی ادب، یاد باشه من با پدر و مادرش صحبت می کنم، حالا بگو ببینم این کمالی کیه؟

بهرروز: معلم فارسیه!

ویژه کودکان داستان تصویری: چشمره مفید

اختلاف در این دو تصویر به ظاهر مشابه وجود دارد
آیا می توانید آنها را مشخص کنید؟

داستان تصویری: چشمره مفید

- به به، پسرم چه طبیعت زیبایی! حسایی لذت ببر
- هر جا نگاه می کنی طبیعت سرسبز است اما پدر من می ترسم
- از چی می ترسی؟ از زنبورا! خیلی ازش متنفرم به چه دردی می خوره؟!؟
- کمکم کن پدر
- ای وای ی
- صدادش داره میاد
- زنبور اصلاً بد و ترسناک نیست
- برعکس زنبور خیلی هم مفیده. عسل تولید می کنه ندانسته قضاوت نکن
- اگه اذیتش نکنی کاری بهتر نداره
- راستی عسل درست می کنه پدر؟ چه خوب. پس دیگه نمی ترسم